

---

---

## هستی و نیستی در آئینه روضة الانوار

دکتر محمد یوسف نیری

---

---

مکتب عرفان اسلامی در سیر و تحول تاریخی خود، در هر زمان مردانی را تربیت کرده است که به کمال اندیشه نه تنها بر روزگار خویش پیشی گرفته‌اند که گویی مرز زمان و مکان را درنوردیده و چهره پاک انسانی را بیرون از غبار تعینات دیده و شناسانده‌اند. آثار فکری این بزرگان کوششی است شایسته و سترگ که بر پایه‌ای متین استوار است و آن شناخت انسان و دست‌یافتن به هستی پیچیده اوست: آنگونه که هست و آنطور که بایست.<sup>۱</sup>

یکی از این راه‌یافتگان حقیقت، شیخ کمال‌الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود مشهور به خواجوی کرمانی است. مردی که خانه هستی مجازی را به عالم وحدت فروخت. و محروسه جان و دل را از آلودگی آب و گل پاک بداشت. سینه او محرم اسرار و دیده اش روضة الانوار شد. و سخن ما از روضة الانوار اوست که به تتبع مخزن الاسرار نظامی سروده شده و به حقیقت

---

۱ - خانه فروشان ره وحدتیم حلقه بگوشان در دولتیم  
حارس محروسه جان و دلیم مشرف معموره آب و گلیم

مخزن اسرار حقیقی و باغ اسرار الهی است.<sup>۱</sup>

او همانند بسیاری از عارفان بزرگ سه قرن قبل از خود، به رسالتی عظیم دست یازید و آن، شناخت انسان و آینه‌داری صورت جانان است تا این گوهر تابناک را از گل ولای اسارت صورت وزندان نفس بیرون آورد و گمگشتگان را به جام جهان‌بین دل رهنمون گردد:

گوهر ما از دل دریاطلب      گنج روان از در دانا طلب  
از پس هر طور نگر موسیعی      بر سر هر مهدبین عیسی  
... دست بر افشان و زدستان مترس      نوح بدست آوزظوفان مترس  
چون تو به رفعت فلکی دیگری      سرچه به آفاق فرود آوری  
۴۸ و ۳۲ / روضه

کوشش ارجمند خواجو ادامه راهی است که نام آوران سه نسل پیش از او در کشاکش حمله مغول آغاز می‌کردند و روزگاری که حرمت و عزت انسانی از لقمه نانی فروتر افتاده بود و اساس فرهنگ تمدنی تابناک از بن به ویرانی می‌رفت، قدرت اندیشه و صلابت سخن قله آسای این مردان هویت انسانی را در زیباترین حقیقت خود جلوه داد.

مقارن یورش شوم وحشیان مغول که تمام نیروی صوری شهرهای بزرگ و آبادان یکی پس از دیگری از میان می‌رفت، قدرت لایزال معنوی اندیشمندان عارف، آن مخذولان تاریک‌رای را به شکست و نابودی کشاند. درین مجاهدت فرهنگی رساله ارزشمند مرصاد العباد تألیف شیخ نجم‌الدین رازی، سهمی بسزا دارد. شیخ طیبیانه فرهنگ محتضر عصر خود را با استمداد از منابع وحی همچون قرآن و حدیث جانی تازه داد و انسان را بجای نشانده که دست هیچ اندیشه‌ای بشری، آستان جلال و جمالش را نمی‌سود. انسانی که به خلعت خلافت و تاج محبت حق سرافرازست و گزیده ملک و ملکوت است و اسباب معشوقی او را هیچ

موجودی تاب شنودن ندارد و بارگاه ناز او را شرق و غرب بر نمی تابد<sup>۱</sup> و بقول مولانا:

این چنین آدم که نامش می برم      گر ستایم تا قیامت قاصر م<sup>۲</sup>  
تأثیر عمیق مرصاد بر اندیشه عارفان بعدی حقیقتی غیر قابل انکارست چنانکه  
روضه الانوار خواجه که تقریباً یکصدویست و پنج سال پس از آن نظم آمده بر این  
اصل- یعنی دفاع از گوهر آدمیت- استوارست و آن نیز در روزگاری است که از  
حیث فتنه و آشوب و اهانت به مقام انسانی به عهد مغول شباقت داشت. خواجه  
همانند شیخ نجم الدین از کمال و جمال انسانی بسیار گفته است:

شمع سراپرده شاهی تویی      گوهر دریای الهی تویی  
قرص قمر آینه روی تست      نافه شب غالیه موی تست  
آب فشان سر کویت سحاب      مشعله افروز رخت آفتاب  
گنج معانی تو و صورت طلسم      جان حقیقی تو و کونین جسم  
دیده گردون چو تو ماهی ندید      خسروانجم چو تو شاهی ندید  
برج معالی چو تو اختر نیافت      درج لعالی چو تو گوهر نیافت<sup>۳</sup>  
این توصیفات دل انگیز انسان، انگیزه ای در محققان طریق بوجود آورد که  
گامهایی فراتر از بزرگداشت انسان بردارند. از این رو کوششی مردانه به تبیین  
هستی موقوف گشت. درین وادی، خواجه به رهروان بزرگ طریقت پیوسته است  
و سخن او رنگ و بوی سخن سنایی و عطار و مولانا یافته است.

پیام این بزرگان در شناخت انسان بدین حقیقت می رسد که سرشت انسانی  
آمیزه ای از دو نیروی کاملاً متضاد است: نور و ظلمت، گل و دل یا جسم و جان:  
گل و دل دان سرشته آدم      این بر آن آن برین شده درهم<sup>۴</sup>  
نخستین مرتبه لطیف انسانی عقل است که به عقیده خواجه بانی مقصوده حسن

۱- مرصاد العباد ص ۵۰

۲- مثنوی دفتر اول بیت ۱۲۴۸

۳- روضه الانوار صفحه ۲۷ و ۲۸

۴- حدیقه الحقیقه ص ۳۸۲

و محمل و نگاهبان صورت و معنی است<sup>۱</sup> اما قلمرو پیر خرد محدود است و رای آن چنان عالمی لطیف تر و ملکوتی تر و نهفته که نور و قدرت عقل در جنب آن بسیار کمرنگ است:

راه خرد گیرو زخود در گذر      ز آنکه به خود راه نیابد بشر  
بیخودی از غایت آگاهی است      گلبن فقر از چمن شاهی است<sup>۲</sup>  
این لطیفه پنهانی و گوهر ذاتی دل است که در زیر طلسم صورت پنهان است و تا موج خاکی نشکند آن جوهر مجرد آشکار نخواهد شد خواجه ایباتی شیرین در ستایش دل سروده است:

خانه دل خانه آگاهی است      ملکت جان مملکت شاهی است

روضه الانوار ص ۲۰

شمع سراپرده شاهی دل است      بلکه نظر گاه الهی دل است

همان / ۱۸

روح چو در تن به خلافت نشست      صدر نشین شد دل سودا پرست

همان / ۲۰

گنج روان شد دل و افعی زبان      فرق بسی باشد ازین تا به آن

همان / ۳۴

ملک سلیمان چونکو بنگری      نقش نگین است و دل انگشتری

حاتم اگر یافته ای جم تویی      در شده، گنج و گهریم تویی

گنج نگهدار و بیفکن طلسم      نام مسمی برو بگذر زاسم

راه روی کو بخدا واصل است      در ره بی منزلتش منزل است

همان / ۳۸

این تعبیرات یاد آور اشاراتی است که پیشینیان خواجه در باب دل عرضه کرده اند. شیخ محی الدین عربی دل را بیت حق و مشعر الهی، محل الهام و مکان علم

۱ - روضه الانوار ص ۳۸

۲ - همان ص ۳۸

و نور تعبیر کرده<sup>۱</sup> و مولانا به اوصافی همچون: سرپرده شاهی، آینه نورالهی، ایمن آباد و گلشن خرم و حصن محکم از آن سخن گفته است<sup>۲</sup> حکیم سنایی غزنوی بهایی بسیار سنگین به دل داده است و از آن به تعبیری همچون دارالملک ربّانی، مهمان علوی، طاووس عرشی و نظرگاه الهی یاد کرده است<sup>۳</sup>

این تعبیرات و تشبیهات فاخر اهمیت این قوه مرموز انسانی را از دیدگاه عارفان بیان می کند ایشان دل را خلاصه نفس انسانی<sup>۴</sup> و روزن ورود به عالم ملکوت<sup>۵</sup> می دانند و غایت دعوت پیامبران را در حصول آن می بینند. شمس الدین تبریزی، پیر مولانا می گوید «همه خلاصه گفت ابنیا این است که آینه ای حاصل کن»<sup>۶</sup>

تفکر و مکتب عرفان سفر از منزل گل است به سوی عالم دل و چنین دولتی در نظر خواجو و سایر بزرگان معرفت در تبعیت شریعت دست می دهد. ۷. در روضة الاوار بدین نکته مکرر تصریح کرده است:

راه طریقت ز شریعت بجوی دست حقیقت ز طریقت بشوی  
(ص ۷۶)

همچو خضر جز ره طاعت مپوی چشمه حیوان زقناعت بجوی  
(ص ۸۰)

دست و دل از زمزم و کوثر بشوی و آب ز سرچشمه تقوی بجوی  
(ص ۸۰)

۱ - محی الدین عربی ص ۱۷۵

۲ - همان ص ۱۶۴

۳ - «دیوان حکیم سنایی صفحه ۷۰۵ و ۷۰۶»

۴ - مرصادالعباد ص ۳

۵ - کیمیای سعادت ص ۲۲

۶ - مقالات شمس ص ۹۶

۷ - شیخ نجم الدین میفرماید: ولیکن تا نفس انسانی بکمال مرتبه صفای آیینگی رسد مسالک و ممالک بسیار قطع باید کرد، و آن جز به واسطه سلوک بر جاده شریعت و طریقت و حقیقت دست ندهد. مرصاد ص ۳

خانه دل را ز هوای پاک دار پاس دل و دیده بسی پاک دار  
(ص ۸۱)

تربیت دل از دیدگاه خواجو - که همان شکستن طلسم هستی است - اساس کمال و طرح نو وجود انسانی است به نیروی شرع چنانکه بقول شیخ نجم الدین «... هر امری از اوامر شرع کلیدبندی از بندهای آن طلسم اعظم است...»<sup>۱</sup>  
خواجو معتقد است که هستی مجازی و صورت پرستی ما پرده آن وجود پاک حقیقی است باید از آن نیست شد تا به وجود معشوق و زندگانی وی زنده گشت:

صورت خواجو کنم از دل برون زورق معنی برم از گل برون  
بر سر هستی قلمی در کشم و ز سرمستی رقمی بر کشم  
کآنکه فراغت ز خودش حاصل است ایمن ازین منزل آب و گل است  
۱۸ / روضه

این تحول بزرگ را مدت اختیاری و تبدیل مزاج و میلاد دوم می نامند یعنی مردن از اوصاف حیوانی و زنده شدن به حیات انسانی یا حیات دل:

ای دل اگر اهل دلی جان بباز هر دو جهان دره جانان بباز  
دست بشوی از قدح و مست باش منحو شو از نیستی و هست باش  
زنده بجانان شو و از جان بمیر جان بده و دامن جانان بگیر  
۴۵ / روضه

درین مقام لذت و مستی عشق به دل می رسد چه «محبت پروردن جز کار دل نیست»<sup>۲</sup> دل و عشق دو آئینه اند مقابل یکدیگر.<sup>۳</sup> تفسیر می شود بلکه عشق و وجود یکی می گردد:

۱ - مرصاد العباد ص

۲ - همان ص ۱۵۳

۳ - دو آئینه است عشق و دل مقابل که هر دو روی در روی اند از اول

اسرارنامه / ۳۴ عطار

آتش مستی زدلم برفروخت      برق زد و خرمن هستی بسوخت  
 زنده بجانانم و فارغ زجان      مرده ز کونین و جهان از جهان  
 روضه /

اندیشه خواجه، بیان معتدل پیامهایی است که عرفای پیش از وی در حب الهی و رابطه آن با وجود انسانی مطرح کرده اند. شیخ فخرالدین عراقی در لمعات بجایی می رسد که عشق را دقیقاً بجای وجود می نشاند.<sup>۱</sup>

ازلیت و اهمیت عشق حقیقتی است که نه تنها روندگان حقیقت، که بسیاری از فلاسفه و حکمای الهی و علمایی اخلاق را به غور و تعمقی شایسته رهبری کرده است بطوری که همه این گروههای فکری را در یک نقطه مشترک یکجا می آورد. ابونصر فارابی حب و عشق حق را به ذات خود، بزرگترین عشقها و محبتها دانه و محب و محبوب را در مورد ذات اول یکی تلقی کرد است.<sup>۲</sup> شیخ اشراق در رساله اللمحات پس از تعریف شوق و عشق همین اندیشه را مورد تأیید قرار داده است. در بینش او عشق و نور یکی است. نور مدبر همین که از غضب و شهوت و شواغل برزخی رهایی یافت شوق او به عالم نورقدسی بیشتر می شود زیرا با آن عالم سنخیت می یابد و چون نور او بیشتر شد محبتش افزون می گردد و با افزونی عشق به نور الانوار می پیوندد.<sup>۳</sup>

سالها پس از این دو فیلسوف بزرگ، ملاصدای شیرازی در آثار خود خصوصاً اسفاراربعه باب محبت و عشق را شرح بکمال و اونیز، همانند عارفان، ذات حق را عاشق خود می داند و معشوق ذات خود و این عشق را منبع اصلی همه محبتها، می شمارد که در تمام عالم سریان یافته است. بنظر ملاصدرا این عشق غریزی و شوق طبیعی به خیر مطلق و نور محض است که تمام موجودات عالم را طالب حق کرده است.

۱ - لمعات ص ۸۷

۲ - سیاست مدینه ص ۹۹

۳ - رساله انواریه ص ۶۶

۴ - مبدا معاد ص ۱۱۱ به نقل مصطلحات فلسفی صدرای شیرازی ص ۱۵۵

از دیدگاه این حکیم بزرگ، موجودات عالم به عشق حقیقی عاشق حقند و مشتاق دیدار او و حضرت احدیت این عشق را در تمام موجودات ودیعه نهاده است.<sup>۱</sup>

نکته بسیاری مهمی که ملاصدرا مطرح کرده و تقریباً مورد تأکید قاطبه اهل معرفت است این است که عشق در بعضی موجودات با شوق همراه است و در برخی دیگر خالی از آن است.

از این رو عقول مجردّه چون از هر جهت بالفعل می‌باشند شوق ندارند اما موجوداتی که از جهتی بالفعل و از جهتی بالقوه اند هم عشق دارند و هم شوق.<sup>۲</sup> این شوق در کمال خود همان درد و غم است که جان عشق الهی است و هر کسی مرد آن نیست.

خواجو ازین درد و سوز فراوان دم زده است:

چشمه مهر است ، کاشک آب اوست و آتش جان سوز دل از تاب اوست  
۴۵/روضة

دولت شوریده دلان محنت است محنت سودازد گان دولت است  
۴۶/همان

چون به ازل قالبت انگیختند قلسب تو بر قالب غم ریختند  
همدمی از آه دمام بجوی و آب دل از دیده پر نم بجوی  
در دل خواجو نگر و جان ببین وزهر جان بگذر و جانان ببین  
۳۹/همان

تفسیر این نیاز که حقیقت جذب و انجذاب عشق است بسیار گسترده است تا آنجا که خلقت آدم از بهر آن آه پر نیاز بود.<sup>۳</sup> شگفتی اینجاست که محبت از یک سو، درد و نیاز و افتقار است و از سوی دیگر عین ناز، ناز و نیاز عشق و مستی و هشیاری محبت جان هستی و غایت وجود است این دوگانگی از لطایف کلام

۱ - همان ص ۱۵۴

۲ - همان ۱۵۴

۳ - مرصاد ص ۹۰



عرفاست: ضعف و قدرت بود و نبود و هستی و نیستی را درین ایبات خواجو می توان دید:

شیر شکاران که درین بیشه اند	گنج فشانان گدا پیشه اند
واسطه عقد بنی آدمند	خضر قدومان مسیحادمند
نامورانند وز نام ایمنند	جرعه چشانند و زجام ایمنند
باده پرستند و زمی بی خبر	گوش بر آواز وزنی بی خبر
هم ره و هم رهرو هم رهبرند	هم می و هم ساقی و هم ساغرند
راهروانند و دل از راه دور	شاه نشانند و رخ از شاه دور
هیچ نه و گنج فریدون بدست	دست نه و دامن گردون بدست
سروروانند و زیستان ببری	گنج نهانند و زویران عری
رخت بر آورده ز غرقاب گل	روی بر آورده به محراب دل
ملک نه و نوبت شاهی زده	تخت در ایوان الهی زده
بی خبر و باخبر از هر چه هست	سوخته و ساخته باهر که هست

۲۴ و ۲۳ و ۲۲ / روضه

مکتب عرفان خواجو بدین هشیاری بعد از مستی صبغه ای معتدل و بسیار ملایم یافته است آن بزرگ طریقت وقتی از متشابهات عالم عرفان سخن می گوید آن را در پرده ای لطیف می پوشاند و خروشی در آوای نرم برمی کشد:

اسم هزار است و مسمی یکی	دانه در بی حد و دریا یکی
موج که از لجه نفس برگشود	هیچ توان گفت که دریا نبود

۲۶ / روضه

حفظ اسرار - که غیرت عشق است - در سخن او مواج است و در جای جای روضه الانوار بدان تأکید کرده است:

لمبت این پرده ز مردم بپوش	منزل این ماه زانجم بپوش
در ره عرفان چو شدی راه جوی	معرفت از من عرف الله جوی
... اهل روش را قدمی دیگر است	کعبه جان را حرمی دیگر است
بانگ نوایی که ز عشاق خاست	پیش مخالف نتوان کرد است

ص ۲۵ و ۲۶

گسترهٔ بینش نظری و مکتب عرفان عملی خواجو در هر باب دامنه‌دارست و جای سخن فراوان که هر گوشه‌ای از حیات نورانی او شرحی بلند و تفسیری شایسته می‌طلبد اما این مقال را به اشارتی لطیف به پایان می‌بریم باینکه: هشیاری پس از مستی و هستی بعد از نیستی مقام اولیاست که کلیت موجود خویش را از تصرف نفس و غریزی بیرون آورده‌اند چنانکه شمس الدین تبریزی می‌فرماید:

«ولایت آن باشد که او را ولایت باشد بر نفس خویش و بر احوال خویش و صفات خویش... می‌باید که تو قادر باشی بر همه صفات خود بر سکوت در موضع سکوت و جواب در محل جواب و قهر در محل قهر و لطف در محل لطف...»

و سخن خواجو آینهٔ چنین مقامی است.



## منابع

- ۱- کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی بن محمود: خواجوی کرمانی: روضة الانوار- باهتنام کوهی کرمانی- تهران- مطبعه مجلس ۱۳۰۶
- ۲- شیخ نجم‌الدین ابوبکر محمد بن شاه‌ور بن انوشروان رازی: مرصاد العباد من المبدأ والمعاد- باهتنام دکتر محمد امین ریاحی- تهران- شرکت انتشارات علمی و فرهنگی- ۱۳۶۵
- ۳- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی: مثنوی معنوی- تصحیح نیکلسون- باهتنام دکتر پور جوادی- تهران- امیرکبیر- ۱۳۶۳
- ۴- ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی: حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه- تصحیح استاد مدرس رضوی- تهران- انتشارات دانشگاه- ۱۳۶۸- ج سوم.
- ۵- ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، دیوان حکیم سنایی- تصحیح استاد مدرس رضوی- تهران- کتابخانه سنایی- ۱۳۶۲.
- ۶- دکتر محسن جهانگیری: محی‌الدین بن عربی چهرهٔ برجستهٔ عرفان اسلامی- تهران- انتشارات دانشگاه- ۱۳۶۱.